

انطباق راهبردی سیاست خارجی چین در منطقه خاورمیانه

محمدرضا فرجی^۱

چکیده

تغییرات در توزیع بین‌المللی قدرت، انگیزه‌ای برای تغییرات راهبردی ایجاد می‌کند. با ظهور قدرت‌های نوظهور، نهادهای بین‌المللی تحت فشار انطباق با واقعیت‌های جدید قدرت قرار می‌گیرند. بر اساس میزان رضایت‌مندی بازیگران متحول در قدرت و همچنین سخت و نرم بودن تحولات قدرتی، مسیرهای منتج به انطباق راهبردی ماهیت چانه‌زنی قدرت، مشارکت راهبردی یا اقتناع راهبردی به خود می‌گیرد. این پژوهش سعی در بررسی راهبردهای چین در منطقه خاورمیانه دارد. به‌منظور دستیابی به این هدف، پژوهش با مفروض تحولات قدرتی و تأثیر آن بر راهبردهای بازیگران به تبیین راهبردهای چین در منطقه خاورمیانه با تمرکز بر انطباق راهبردی می‌پردازد. ماحصل پژوهش، اشاره به این مسئله دارد که چین با تجربه تحول در قدرت خود با توجه به رویکرد اصلاح‌طلبی و در اختیار داشتن قدرت سخت و نرم به سمت راهبرد انطباق خلاق در سیستم بین‌الملل و مناطق گرایش یافته است؛ بنابراین، به نظر می‌رسد رویکرد چین در منطقه خاورمیانه انطباق خلاق است. براین اساس ضمن پرهیز از ورود به مسائل مناقشه‌آفرین با طرح‌های ابتکاری مانند کمربند و جاده و سرمایه‌گذاری در نقاط مختلف، سعی در حضور فعال و انطباقی در منطقه دارد.

واژگان کلیدی:

انطباق، چین، خاورمیانه، راهبرد، قدرت.

درجه مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۰۱/۲۸

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۰۷/۱۹

^۱. استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه اردکان، اردکان، یزد، جمهوری اسلامی ایران. m.faraji@ardakan.ac.ir

مقدمه

چین بعد از خاتمه جنگ سرد و پیدایش ساخت هژمونیک بین‌الملل و پیچیده‌شدن ماهوی سیستم بین‌الملل و مسائل درونی آن به‌عنوان یک قدرت نوظهور سر برآورد و سعی در ماجراجویی در دیگر مناطق کرد. از آنجایی که خاورمیانه نیز به‌عنوان یک منطقه نفوذی و بسیار تأثیرگذار در ساخت بین‌المللی قدرت است، چین با توجه به الزامات نوظهور بودن هر چند دیر وارد این منطقه شد. در این برهه مسائل ساختی و ماهیتی سیستم بین‌الملل به‌عنوان دو متغیر بنیادین بر راهبردهای چین در منطقه بسیار تأثیرگذار است. ساخت هژمونیک منجر به محدودیت راهبردی چین در خاورمیانه به دلیل اهمیت بسیار بالای منطقه برای هژمون، حضور قطب‌های دیگر قدرت (اروپا و روسیه) و تازه‌وارد بودن چین در منطقه با توجه به مفروض تناسب نقشی بازیگران در سیستم بین‌الملل در یک فرایند زمانی است. تغییرات ماهوی سیستم بین‌الملل نظر به اصول سیستم‌های پیچیده فرصت‌هایی را در اختیار چین در مناطق قرار می‌دهد و خاورمیانه نیز با توجه به پارامترهای درونی و مهم بودن در سیکل اقتصادی برای بازیگران نوظهور سیستم بین‌الملل جذاب و از حساسیت بسیار بالایی برخوردار است که زمینه حضور چین در منطقه را فراهم می‌کند؛ بنابراین منطقه خاورمیانه، یک مرحله نیابتی است (NRózsza, 2021:68)، جایی که چین بایستی منافع خود را نه فقط در برابر آمریکا بلکه در برابر دیگر قدرت‌های خارجی طراحی و بازیگران سلسله‌مراتب قدرت نقش این کشور را در مسائل بین‌الملل بپذیرند.

براین اساس، مسئله پژوهش، محور راهبردهای سیاست خارجی چین در منطقه خاورمیانه است؟ برای دستیابی به این مسئله با توجه به مفروض اهمیت محوری مناطق در راهبردهای بازیگران نوظهور و حیاتی بودن خاورمیانه در راهبرد قدرت‌های بزرگ و حضور هژمون در منطقه این فرضیه مطرح می‌شود که راهبردهای چین با توجه به واقعیت‌های موجود در ساخت بین‌المللی قدرت و همچنین سیکل قدرت این بازیگر و ماهیت پیچیده سیستم بین‌الملل بسیار متأثر از مکانیسم انطباقات است و انطباق با واقعیت‌های موجود به‌عنوان یک اصل مهم و حیاتی در راهبردهای این بازیگر در منطقه خاورمیانه نیز برجسته است. براین اساس راهبرد کلان چین در منطقه خاورمیانه با آگاهی از محدودیت‌های قدرت و سعی در پرهیز از درگیری با هژمون، به صورت اصولی مبتنی بر راهبرد مصالحه و سازش در مسائل محوری و اجتناب از ورود به مباحث مناقشه‌ای است؛ اما به نظر می‌رسد در ادامه با توجه به حاکم شدن فضای رقابتی بین قطب‌های قدرت در مرحله بلوغ قدرت و نبود راه‌گزینی از آن به دلیل کمیابی

منابع قدرتی و افزایش تعاملات چین با کشورهای خاورمیانه با افزایش قدرت این بازیگر در سلسله مراتب قدرت، راهبرد انطباق خلاق و فعال بر سیاست خارجی آن در منطقه حاکم است و بر این اساس، با توجه به هزینه‌های جنگ و پایین بودن مزایا و فواید درگیری با قدرت‌های بزرگ به‌ویژه هژمون، رقابت بدون درگیری مستقیم و ایجاد طرح‌های ابتکاری مانند جاده ابریشم جدید و بانک سرمایه‌گذاری در دستور کار راهبردی آن قرار دارد.

راهبرد خرد چین در منطقه خاورمیانه نیز به تبعیت از راهبرد کلان آن، مبتنی بر عدم ورود به مسائل مناقشه‌ای و ایجاد بازی‌های مبتنی بر حاصل جمع مثبت باتوجه‌به توان این کشور در موضوعات اقتصادی با بازیگران منطقه خاورمیانه است و در این راهبرد نیز چین سعی در بهره‌بردن از تمامی ظرفیت‌های بازیگران درونی منطقه بدون رویکرد ایدئولوژیکی دارد و بر این اساس هر چند به دنبال ائتلاف‌سازی گام بر می‌دارد؛ اما از اتحادهای راهبردی که نیاز به متعهد شدن با یک بازیگر در موضوعات مختلف دارد، به شدت اجتناب می‌کند.

پیشینه پژوهش. در حوزه سیاست خارجی چین در منطقه خاورمیانه آثار متعددی به رشته تحریر درآمده است (دهقانی فیروزآبادی و فرازی، ۱۳۹۰؛ Sun, 2019; Olimat, 2023; Chaziza, 2019; Alterman, 2019; Wu, 2021; Zhang, 1999; Houlden, & Zaamout, 2019; Hornschild, 2016). اما ادبیاتی که با رویکرد انطباقی به راهبردهای سیاست خارجی چین در منطقه خاورمیانه پردازد بسیار محدود است. به‌منظور دستیابی به هدف پژوهش به دلیل فقر مباحث تئوریک در ابتدا مدل تحلیلی راهبردهای قدرت‌های نوظهور در مناطق با تمرکز بر مفروض قدرت و منافع به‌عنوان دو مفهوم محوری و ستاره راهنمای بازیگران در اقدامات آن‌ها در سیستم‌های آنارشیک طراحی و در ادامه راهبرد چین به‌عنوان یک مطالعه موردی در منطقه خاورمیانه تبیین می‌شود.

چارچوب نظری. بازیگران سیستم بین‌الملل در محیط رقابتی و آنارشیک گونه‌ای ادامه حیات می‌دهند که متغیر توان و جابه‌جایی در سیکل قدرت در تدوین راهبردهای آن‌ها بسیار بااهمیت است (Doran, 2000: 334-335). دسته‌ای از این بازیگران که به شدت تحت تأثیر متغیر تحولات قدرتی قرار می‌گیرند، قدرت‌های نوظهور هستند. این بازیگران با افزایش قدرت سعی در ماجراجویی در مناطق مهم و حساس دارند. البته افزایش قدرت انگیزه‌ای در ماجراجویی به این بازیگران می‌دهد، اما فاکتور تحول راهبردی نمی‌باشد. تحول راهبردی ارتباط بسیاری به سیستم راهبردی بازیگر دارد و مبتنی بر یک سری از مفروضات و اصول است. اولین مفروض؛ این است که راهبرد اگر چه پیش‌گیرانه و حفظ‌کننده است؛ اما پیش‌بینی‌کننده نمی‌باشد (Yarger, 2006: 6). مفروض دوم در مسلط و مقدم بودن اهداف سیاسی بر همه راهبردها است

(Yarger, 2006:6). البته قابل ذکر است که تحولات راهبردی شکل دهنده به سیاست است. به عبارتی اهداف سیاسی، بایستی با واقعیت‌های محیط راهبردی و محدودیت‌های قدرت منطبق شوند؛ بنابراین، سیاست تضمین کننده این است که راهبرد، اهداف مناسب را دنبال کند درحالی که راهبرد مقدمات ممکن را در دستیابی به اهداف سیاسی مشخص می کند.

مفروض سوم این است که راهبرد تابع ماهیت محیط راهبردی است. ماهیت محیط راهبردی پیچیده، آشفته و متغیر است. راهبرد بایستی در تدوین و اجراء با آن سازگار باشد و متغیر بودن محیطی اصرار بر اتخاذ استراتژی نوین دارد (Yarger, 2006:7). مفروض چهارم در کلان نگر بودن راهبردها است که این به دلیل نگاه استراتژیست‌ها به محیط راهبردی در طراحی راهبردها است. آن‌ها بایستی تصویر کلانی از توانایی‌ها، منابع و تأثیر اقداماتشان بر محیط داشته باشند. مفروض پنجم این است که هر راهبردی ایجادگر یک تنگنای امنیتی برای دیگر بازیگران می شود. هر راهبردی پس از تدوین و اجراء منجر به تغییر در محیط راهبردی (Yarger, 2006:8) و بازیگران دیگر را وادار به چاره‌اندیشی در تقابل با آن می کند. مفروض ششم این است که راهبردها در خلاء ایجاد نمی شوند (Yarger, 2006:8). مفروض هفتم در انسانی بودن راهبردها است. براین اساس هم در برگیرنده عوامل عینی و هم غیرعینی مانند ارزش‌ها، فرهنگ، رویکرد جهانی و غیره می شود (Yarger, 2006:10).

مفروض هشتم در این است که اصطکاک جزء جدایی ناپذیر راهبردها است. اصطکاک بیانگر تفاوت بین راهبرد ایده آل با راهبرد عملی است. اصطکاک پیامد طبیعی ماهیت آشفته و پیچیده محیط راهبردی است که راهبرد در آن عملیاتی می شود (Yarger, 2006:10). مفروض نهم این است که راهبرد بر اهداف و علت‌های ریشه‌ای متمرکز است. برخلاف برنامه‌ریزی که عمدتاً علت و معلولی است، راهبرد در فرایند تعامل با محیط راهبردی طراحی و پدیده‌های خطی و غیرخطی را در بر می گیرد (Yarger, 2006:10). اصولاً، راهبرد فرایند انطباق مداوم با شرایط و محیط راهبردی در یک جهان آشفته، نامطمئن و تصادفی است. براین اساس انعطاف پذیری و انطباق پذیری جزء لاینفک راهبردها می شود. مفروض دهم در سلسله مراتبی بودن راهبردها نهفته است (Yarger, 2006:10)؛ بنابراین هر راهبردی از سیاست کلان خارجی ظاهر و به صورت سلسله مراتبی شکل می یابد. مفروض یازدهم در رابطه پیوسته راهبرد با زمان است. مفروض دوازدهم در تجمیعی و انباشتگی بودن راهبردها است (Yarger, 2006:13).

مفروض بعدی در این است که کارآمدی راهبرد تابع اثربخشی آن است. مفروض چهاردهم در این است که راهبرد یک موازنه مناسبی میان اهداف، روش‌های مورد استفاده در دستیابی

به اهداف و منابع در دسترس ایجاد می‌کند (Yarger, 2006: 14). مفروض پانزدهم در وجود ریسک‌های اقدام در راهبردها به‌عنوان جزء لاینفک تمامی فعالیت‌های انسانی است (Yarger, 2006: 15). راهبرد تابع ماهیت محیط راهبردی است و عدم قطعیت، ذاتی محیط به دلیل تصادفی، غیرخطی بودن وقایع و تعامل با دولت‌ها و بازیگران دیگر است. ریسک‌های اقدام در سیاست خارجی را می‌توان با تفکر راهبردی کاهش داد (برای مطالعه بیشتر رجوع شود به دانایی‌فرد، ۱۳۸۵: ۱۷۱-۲۱۰). به‌طور کلی تحول راهبردی بازیگران در سیستم بین‌الملل بر اساس ارزیابی بازیگر از متغیرهای محیطی که محدودکننده اقدام و متغیرهای درونی قدرت که فراهم‌کننده فرصت است، شکل می‌یابد و هم زمینه‌ای و هم بین‌الذهانی است.

اصولاً، در تدوین راهبرد چهار مسئله؛ فرایندها، تکنیک‌ها، مکانیسم‌های کنترل و مکانیسم‌های کنترل مرکزی وجود دارد که مبنایی برای رفتار بازیگران در سیستم بین‌الملل است (Flamholtz et al, 1985: 39). مهم‌ترین رکن سیستم راهبردی بازیگران، مکانیسم کنترل مرکزی است که شامل؛ برنامه‌ریزی، عملیاتی کردن، اندازه‌گیری، دریافت بازخورد، ارزیابی و پاداش است که بازیگر را در دستیابی به اهداف و منظور خود توانمند می‌سازد.^۱ سیستم کنترل مدیریت برای یک کنش‌گر حیاتی است و همه اعضای آن را درگیر و بر راهبردهای آن تأثیر می‌گذارد. در سیستم‌های پیچیده، هرچه تعامل بازیگر با محیط بیرونی و آمادگی آن در دریافت تحولات محیطی بیشتر باشد، اثرگذاری بیشتری بر موفقیت راهبردی آن دارد. سیستم کنترل مدیریت دو کارویژه کلی و حیاتی؛ فراهم‌کننده اطلاعات که در فرایند تصمیم‌گیری در شرایط پیچیده بسیار مهم است و تلاش در به حداکثر رساندن سودآوری و اقدام هم‌افزایی دارد. این ویژگی‌ها منجر به یک تنش پویا با ایجاد تضاد بین اهداف ناشی از مکانیسم بازخوانی و اهداف کلان بازیگر می‌شود (Rodrigues et al, 2021: 7) اما موفقیت راهبردی از سنجش صحیح توانایی نسبی و استفاده مناسب از فرصت‌های محیطی حاصل می‌شود.

به طور خلاصه سیستم کنترل مرکزی شامل این عناصر است: عنصر برنامه‌ریزی که شامل تعیین هدف است و ارتباط بسیاری به نقش انتسابی بازیگر (Doran, 1991: 31) دارد؛ زیرسیستم عملیاتی (مشخص شده توسط نقش‌های سازمانی) که شامل رفتارهای بازیگر می‌شود و ارتباط بسیاری به متغیر قدرت و پذیرش آن از ناحیه رقبای دارد. اصولاً، الگوهای رفتاری بازیگران نوظهور مهم‌ترین مسئله تعارضات و تنش‌های سیستمی است. از آنجایی که بین قدرت و نقش بازیگر نوظهور در ابتدا شکاف وجود دارد، تعدیل این شکاف نیاز به یک

^۱ بین اهداف و مقصودها تفاوت وجود دارد، یعنی نیت و مقصودها کلی‌تر از اهداف می‌باشند.

فرایند زمانی است و این مسئله با این مفروض که معمولاً بازیگران ابتدا در برابر قدرت‌های نوظهور مقاومت و ماجراجویی آن‌ها را بر نمی‌تابند منجر به تعارضات نقشی و تنش‌های سیستمی در یک دوره زمانی تا تعدیل این فرایند و قرار گرفتن در سلسله‌مراتب قدرت و پذیرش آن از ناحیه قدرت‌های مرکزی و محوری سیستم می‌شود؛ عنصر نتیجه که شامل ارزیابی عملکرد می‌شود و ارتباط بسیاری با سیکل قدرت و اهداف بازیگر دارد؛ عنصر اندازه‌گیری که شامل سیستم مدیریت اطلاعات و ارزیابی رفتارها می‌شود. این عنصر ارتباط بسیاری با تعادل نقشی بازیگر دارد و به اقتضای بازیگر از نقشی که بازی می‌کند بر اساس پارامتر جذابیت مربوط می‌شود.

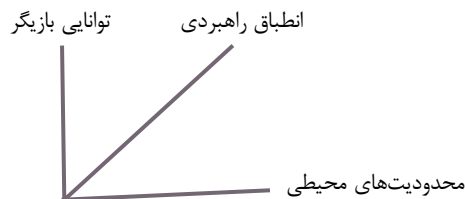
جذابیت نقشی ارتباط بسیاری به قدرت و منافع بازیگر دارد. معمولاً بازیگران در سیستم آنارشی گونه بین‌الملل به دنبال ایفای نقشی هستند که برای آن‌ها جذابیت داشته باشد (قاسمی، ۱۳۸۶: ۲۶). جذابیت یعنی منطبق با قدرت، امیال و خواسته‌های بازیگر و در برگیرنده منافع آن بازیگر باشد؛ عنصر بازخوران که اشاره به ارزیابی سیستم با توجه به اطلاعات دریافتی دارد. عنصر بازخوران از تقابل نقش‌های بازیگر با محیط بیرونی حاصل می‌شود و عنصر محوری در اصلاح و تغییر راهبردهای بازیگر در فرایند زمانی است. شاید بتوان مهم‌ترین عنصر در موفقیت راهبردی بازیگر عنصر بازخوران دانست، این عنصر منجر به اصلاح معایب و بهبود روند نقش بازیگر در یک فرایند زمانی می‌شود و؛ عنصر ارزیابی - پاداش که شامل؛ دستیابی به پاداش‌های بیرونی بر اساس ارزیابی عملکردها در محیط بیرونی و باتوجه به مکانیسم بازخورانی است (Flamholtz et al, 1985: 39). در اینجا بحث خودکنترلی مطرح می‌شود، خودکنترلی به معنای بهره بردن قدرت برتر از مکانیسم بازخوران سیستمی برای کنترل بازیگران در سیستم بین‌الملل با روش مدیریت سیستمی می‌باشد. شاید بتوان عنوان کرد که خودکنترلی مهم‌ترین مکانیسم سیستم‌های پیچیده در مدیریت پدیده‌ها است. چهار عنصر از شش عنصر فوق شامل مکانیسم‌های کنترل اصلی - برنامه‌ریزی، اندازه‌گیری، بازخوران، ارزیابی - پاداش - می‌شوند و این‌ها به دنبال تأثیرگذاری بر رفتار بازیگران هستند. پاداش‌ها ناشی از رفتارها است. پاداش‌های بیرونی ناشی از سنجش عملکرد بازیگر توسط قدرت محوری و پاداش‌های درونی توسط بازیگر، مستقل از ارزیابی سیستمی و بر اساس نزدیکی به هدف و مقصود ادراک می‌شود.

متغیرهای اساسی تحولات راهبردی بازیگران در سیستم‌های پیچیده. اصولاً،
 تئوری‌های سنتی گذار قدرت (Gilpin, 1981; Modelski, 1987; Organski, 1968)، به علاوه
 تئوری‌های جدیدتر تغییرات قدرت (Ikenberry, 2011, 2018; Kruck & Zangl, 2019;)
 (Paul, 2016)، تا حد زیادی تنوع راهبردی را نادیده می‌گیرند. آن‌ها به سادگی، فرض می‌کنند

که قدرت‌های نوظهور، همیشه به چانه‌زنی قدرت متوسل می‌شوند. تغییرات قدرت از دو جنبه اهمیت دارد. اول، از منظر کنترل بر منابع قدرت؛ این کنترل منجر به کاهش شکاف قدرت بین قدرت‌های نوظهور و مستقر در یک دوره زمانی نسبتاً فشرده می‌شود. اصولاً، در کمتر از یک دهه، قدرت‌های نوظهور به برخی از قدرت‌های مستقر نزدیک یا در واقع از آن‌ها پیشی می‌گیرند، اما این لزوماً به معنای پیشی گرفتن از هژمون نمی‌باشد. دوم، هر چند که تغییر قدرت ممکن است بر توزیع قدرت در سطح کلان تأثیر بگذارد (Kruck & Zangl, 2020:6). اما تحول راهبردی لزوماً نیازی به توزیع قدرت در سطح کلان و در ابعاد مختلف ندارد. در واقع در دنیای پیچیده بین‌الملل ممکن است قدرت نوظهور در یک حوزه موضوعی خاص برتری یابد و زمینه تحولات راهبردی فراهم شود.

با مفروض تأثیر منافع بر راهبردهای بازیگران، این فرض نظری حاصل می‌شود که اتخاذ راهبرد قدرت‌های نوظهور ارتباط بسیاری به رویکرد انقلابی، اصلاحی یا تجدیدنظرطلبی آن‌ها به مسائل و درجه همسویی یا عدم هم‌سویی منافع آن‌ها با هژمون دارد (Cooley et al., 2019; Organski, 1968; Schweller, 1994; Ward, 2017). لیپسی عنوان می‌کند قدرت نسبی بازیگر نوظهور در برابر هژمون برای انتخاب راهبرد اولیه مهم‌تر از همسویی منافع یا موضع اصلاح‌طلب یا تجدیدنظرطلب آن‌ها است. در اینجا مسئله این است که بازیگر قدرت سخت یا نرم را در اختیار دارد و این در اتخاذ راهبردها بسیار مهم است. فرض بر این است چالش‌گرانی که توان ترکیب قدرت سخت با نرم را ندارند قادر به لفاظی‌های تهدیدآمیز یا اقناع اصولی نیز نمی‌باشند و تعدیلات نهادی را از طریق قدرت چانه‌زنی یا همکاری راهبردی دنبال می‌کنند. از طرف دیگر در صورتی که قدرت نوظهور منابع قدرت سخت و نرم را در اختیار داشته باشد سعی در تعدیل نهادی با لفاظی‌های تهدیدآمیز یا اقناع اصولی دارد (Zangl, 2020:10). از مجموع این مباحث نمودار انطباق راهبردی شکل می‌یابد که سرجمع بین منافع ملی با قدرت ملی است و هم به محدودیت‌های محیطی و هم توان بازیگر توجه دارد. شکل زیر بیان‌گر آن است.

شکل ۱: انطباق راهبردی بازیگران



(منبع: یافته‌های پژوهشگر)

انطباق راهبردی بیانگر دو اصل کلیدی فهم قدرت و توان و ترسیم منافع ملی بر اساس این منطق در راهبردهای سیاست خارجی است. برای دستیابی به این دو مسئله کلیدی بایستی به مباحث؛ تله فقر، ظرفیت سیاسی بالا و پایین، دینامیک‌های گذار رشد و رشد متوازن توجه کرد.

۱. مدل تحلیلی راهبردهای قدرت‌های نوظهور در سیستم پیچیده بین‌الملل

با ایجاد تغییرات در قدرت بازیگران، نیاز به انطباق سیستمی نیز ایجاد می‌شود. بنابراین، تغییرات قدرت، انگیزه‌ای برای انطباق سیستمی و تعدیل نهادی ایجاد می‌کند. با مفروض - گرفتن گزاره تغییرات قدرتی در تحولات راهبردی و مفروض تنوع قدرتی باتوجه به تحولات در منابع قدرتی، احتمال پیدایش چهار نوع متفاوت از تغییر و تحولات قدرتی زیر که نهایتاً منجر به راهبردهای مختلفی در مواجهه هژمون با قدرت‌های نوظهور می‌شود، وجود دارد:

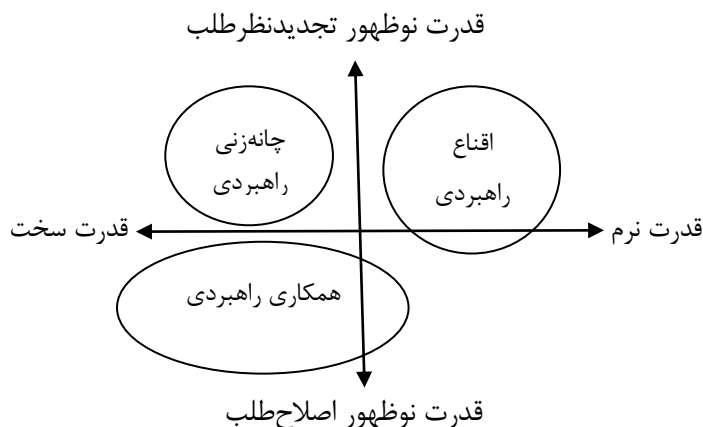
۱. در شرایط مواجهه هژمون با قدرت نوظهور، دارای توان سخت با جاه‌طلبی‌های تجدیدنظرطلبانه، احتمال راهبرد چانه‌زنی قدرت بین هژمون و قدرت نوظهور بسیار بالا است. در راهبرد چانه‌زنی قدرت فرض بر این است که قدرت‌های نوظهور نهادهای موجود را رد و احتمالاً از قدرت سخت روبه‌رشد خود برای خواسته تعدیل نهادی بهره می‌برند. در این شرایط چنانچه هژمون خواسته آن‌ها را نادیده بگیرد تهدیدی برای تضعیف عملکرد نهادهای موجود هستند. به‌علاوه هژمون تهدید به تلافی برای ممانعت از خواسته‌های قدرت نوظهور می‌کند (Gilpin, 1981; Schweller & Pu, 2011; Krasner, 1991). نمونه‌های اخیر چانه‌زنی قدرت به دنبال تغییر قدرت، می‌توان به مذاکره بین چین و آمریکا در مورد صندوق بین‌المللی پول و مذاکراتی که منجر به قرار گرفتن هند و برزیل در گروه مرکزی سازمان تجارت جهانی شد، نام برد (Zangl, 2019: 5)؛

۲. مواجهه هژمون با قدرت نوظهور دارای قدرت نرم با برنامه‌های تجدیدنظرطلبانه، احتمال راهبرد اقتناع راهبردی بسیار بالا است. در این شرایط به دلیل فقدان توان قدرت نوظهور در بهره‌بردن از قدرت سخت، سعی در به چالش کشیدن مشروعیت نهادهای موجود به‌جای اصلاحات نهادی دارد. هژمون نیز تهدید مقابله‌به‌مثل نمی‌کند، بلکه سعی در مشروع جلوه‌دادن نهاد مستقر دارد؛ بنابراین، مذاکرات نه فقط توسط تهدیدها شکل می‌گیرند، بلکه با استفاده راهبردی از استدلال‌ها برای مشروعیت بخشیدن به ترجیحات نهادی شکل می‌یابند. در این حالت اقتناع راهبردی صرفاً به معنای متقاعد کردن طرف مقابل نیست؛ بلکه طرفین سعی در استدلال برای متقاعد کردن جامعه جهانی در مشروعیت تقاضاهای خود دارند (Zangl, 2019: 5)؛

۳. مواجهه هژمون با قدرت نوظهور دارای طرح‌های اصلاح‌طلبی با منابع قدرت سخت، راهبرد همکاری راهبردی بسیار محتمل است. اگر قدرت نوظهور اصلاح‌طلب (Schweller & Ikenberry, 2011; Pu, 2011)، اما از قدرت سخت برای اعمال فشار بر نهادها برخوردار باشد گزاره تغییر قدرت انتظار دارد که تلاش‌ها برای انطباق نهادی در روش همکاری راهبردی قدرت‌های نوظهور با همتایان مستقر آن‌ها آشکار شود (Zangl, 2019:5). در این شرایط، هژمون با قدرت چانه‌زنی یا اقناع راهبردی در برابر خواسته‌های نهادی قدرت نوظهور مقاومت نمی‌کند؛ بلکه از همان ابتدا جایگاه آن‌ها را در رژیم‌های موجود ارتقاء می‌دهد. در این شرایط، مذاکرات نه تهدیدهای چانه‌زنی قدرت و نه متقاعدسازی راهبردی، بلکه بیشتر شامل وعده‌های مادی هستند. قدرت‌های مستقر امتیازهای نهادی را وعده و قدرت‌های نوظهور حمایت نهادی را وعده می‌دهند. نمونه اخیر این راهبردها، همکاری هند درون رژیم منع اشاعه هسته‌ای با به رسمیت شناختن قدرت هسته‌ای این کشور است (Zangl, 2019:5)؛

۴. مواجهه هژمون با قدرت نوظهور دارای طرح‌های اصلاح‌طلبی با منابع قدرت نرم، راهبردهای همکاری راهبردی یا اقناع راهبردی بسیار محتمل است. گاهی اوقات قدرت‌های نوظهور سعی در اقناع اصولی در تعدیل نهادها و شناخته‌شدن نقش و جایگاه آن‌ها در نهادها موجود دارند. آن‌ها استدلال می‌کنند که تعدیل‌های نهادی منجر به بهبود کارآمدی یا مشروعیت نهاد می‌شود و از این طریق سعی در متقاعدکردن مدافعان نهادی برای ایجاد منافع مشترک در تنظیمات نهادی دارند (Kruck & Zangl, 2020:6). شکل زیر بیانگر تلاقی راهبردی بازیگران نوظهور با هژمون و قدرت‌های مستقر است.

شکل ۲: تغییرات قدرت و مسیرهای انطباق نهادی



Source: Zangl, 2019:4.

به طور کلی، هدف قدرت‌های انقلابی بازنگری کامل در نهادهای موجود و به دنبال تعدیل‌های عمده در اصول بنیادی آن‌ها هستند. قدرت‌های اصلاح‌طلب اساساً در راستای اصول و هدف نهادهای موجود و صرفاً به دنبال تعدیل‌های نهادی نسبتاً جزئی هستند (Kruck & Zangl,2020:10; Buzan,2010:17-18). قدرت‌های با جبهه‌طلبی تجدیدنظرطلبانه احتمالاً از راهبردهای توزیعی مانند چانه‌زنی قدرت یا لفاظی‌های تهدیدآمیز استفاده می‌کنند. در مقابل، می‌توان انتظار داشت که رقبای اصلاح‌طلب استراتژی‌های یکپارچه‌ای مانند همکاری راهبردی یا اقناع اصولی را انتخاب کنند (Kruck & Zangl,2020:10). چین یک رقیب اصلاح‌طلب در مسائل بین‌الملل است.

تنش انطباقی بازیگران در سیستم‌های پیچیده. پارامتر مشترک همه تئوری‌های راجع به تغییرات در راهبردهای خارجی بازیگران در سیستم بین‌الملل، دستیابی به یک هدف خاصی متناسب با شرایط و قدرت بازیگر است؛ بنابراین شروع تغییرات در راهبردهای بازیگر یک تصمیم فعالی برای دستیابی به یک نتیجه مشخصی است. آمادگی تغییر در راهبردهای خارجی یک الزام و ضرورت بقای بازیگران در محیط‌های آناشرشی‌گونه است. تغییرات راهبردی آگاهانه و با در نظر گرفتن عواملی است که زمینه تغییر را فراهم و مبتنی بر سیکل قدرت بازیگران است. بازیگران در سیستم‌های پیچیده دارای قابلیت‌های دینامیک در تدوین راهبردهای خود هستند که اشاره به توانایی بازیگر در تشخیص فرصت‌های نوین، فراهم کردن منابع و پرداختن به فرصت‌های شناسایی شده و بازتنظیم مجدد اهداف سیستمی است (Teece,2007:2012)؛ بنابراین، انطباق با شرایط متغیر محیطی، موضوع محوری سیستم‌های فاقد سامانه کنترل‌کننده مرکزی است. ماهیت دینامیک محیط‌های رقابتی، بازیگران را ملزم به نوآوری‌های راهبردی به منظور بهره‌بردن از محیط‌های رقابتی و در نهایت بقاء می‌کند.

اصولاً، در سیستم‌های پیچیده، نتایج اقدام به‌شدت وابسته به شرایط اولیه پدیده و همچنین مسیر پاسخ‌ها است؛ بنابراین هر تأثیر زمینه‌ای، نه فقط تعیین‌کننده احتمال وقوع نتایج ایجاد می‌کند بلکه بیانگر دستیابی سیستم به تعادل یا پیچیدگی آن است. در وضعیت پیچیده رفتار بازیگر در یک بازی به‌شدت روی نتایج در بازی‌های دیگر تأثیر می‌گذارد (Bednar & Page,2016:457). میزان تغییرات تاکتیکی بسیار متغیر است. نتایج بسیار وابسته به شرایط اولیه سیستم است و بر این اساس بازی و حرکت اولیه بازیگر در موفقیت راهبردی آن بسیار اهمیت می‌یابد. شکل زیر بیانگر این است که چگونه نتایج ممکن است با انطباق و سطح تنوع بسیار متفاوت باشد. برای میزان پایین انطباق و تنوع انتخابی، سیستم ممکن است به تعادل

برسد که از ویژگی سیستم‌های ساده است. با افزایش میزان انطباقات، سیستم ممکن است با ایجاد سیکل‌ها، نظم را ارائه دهد (Bednar & Page, 2016: 457). اگر تنوع نیز افزایش یابد، سیستم ممکن است تولیدکننده الگوهای پیچیده‌ای باشد. بالا بودن بیش از حد سطح تنوع و میزان انطباقات ایجادگر رفتارهای تصادفی ماست (Bednar & Page, 2016: 458). شکل زیر بیانگر سطوح تنوع و انطباق بازیگران است.

شکل ۳: میزان تنوع و انطباق بازیگران در سیستم



(منبع: یافته‌های پژوهشگر)

اصولاً، دستیابی به فرصت‌های جدید، بازیگران انعطاف‌پذیر و انطباقی را در پیشی گرفتن از رقبای خود در محیط‌های دینامیک و آناارشی گونه توانمند می‌سازد (Brown & Eisenhardt, 1997). در سیستم‌های پیچیده بازیگران با سه رویکرد انطباقی خلاق، فعال و منفعل مواجه می‌شوند. در انطباق خلاق بازیگر هم از توان برخوردار و هم آرمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی دارد و سعی در نظام‌سازی هر چند به صورت محلی دارد. هر چند که نظام‌سازی به خودی خود بیانگر رویکرد چالشی در سیاست خارجی است؛ ولی بازیگر در رویکرد انطباقی خلاق، آرمان‌های نظم‌سازی را حفظ و کاملاً منطبق با محیط و سیکل قدرت در سیاست خارجی گام بر می‌دارد. انطباق فعال در سیاست خارجی از ناحیه قطب‌های قدرت صورت می‌گیرد که البته بیانگر تغییرات محیطی نیز است. در این حالت بازیگر سعی در تغییر دادن محیط برای منطبق شدن با خواسته‌های آن نیز دارد. طرح‌های آمریکا برای منطقه خاورمیانه نمونه‌های بارز این نوع از انطباقات است؛ بنابراین در انطباق فعال بازیگر هم توان و هم آرمان‌های جاه‌طلبانه دارد. انطباق منفعل بیشتر مربوط به قدرت‌های کوچک دنباله‌رو قدرت‌های بزرگ است. در این رویکرد بازیگر به دلیل فقدان قدرت و مهم‌تر از آن فقدان

آرمان‌های سیستمی با شرایط محیطی منطبق و سعی در پرهیز از رقابت با قدرتهای حافظ وضع موجود دارد.

۲. تحولات قدرتی و تفکرات تهدید چین

بر اساس تئوری ثبات هژمونیک یک بازیگر مسلط و برتر سطح بالایی از کالاهای عمومی را تولید و عرضه می‌کند (Gilpin, 1975). این تئوری در مورد سلسله مراتبی بودن سیستم است. سلسله مراتب یک ویژگی ساختاری سیستم‌های آنارشیک مبتنی بر قدرت است. کشورها در این سلسله مراتب بر اساس قدرت به صورت یک هرم از ابرقدرت چهار بعدی تا ریز قدرت دسته‌بندی می‌شوند (سیف‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۳)؛ بنابراین سلسله مراتب قدرتی به‌عنوان تفاوت در قابلیت‌ها و توانایی‌های بازیگران کاملاً با واقعیت‌های بین‌المللی به‌عنوان یک سیستم خودیار سازگار است (Lake, 2006: 123). همان‌گونه که عنوان شد از مفروض تدوین استراتژی بر اساس منافع بازیگران و همچنین مفروض تحول در منافع قدرتهای نوظهور با توجه به تغییر در منابع قدرتی آن‌ها فرض نظری متفاوت و متنوع بودن راهبردهای قدرتهای نوظهور با توجه به رویکرد انقلابی، اصلاحی یا تجدیدنظرطلبی آن‌ها به مسائل و درجه همسویی یا عدم همسویی منافع آن‌ها با هژمون و قدرتهای حافظ وضع موجود حاصل می‌شود (Cooley et al., 2019)؛ بنابراین، در سیستم‌های سلسله‌مراتبی مبتنی بر قدرت، تحول در توانایی‌ها منجر به تحول در تهدیدها و تفکرات راهبردی و این مسئله به نوبه خود منجر به تحولات نقشی و جایگاهی می‌شود. چین، یکی از بازیگران سیستم بین‌الملل است که این تحولات قدرتی را در تاریخ حیات خود تجربه کرده است. جدول زیر بیانگر تحولات قدرتی، تهدیدها و نقشی چین در قرن معاصر است.

جدول (۱): تحولات قدرتی، تهدیدها و نقشی

وقایع کلیدی	تهدیدهای ادراک شده	مسائل امنیتی
<ul style="list-style-type: none"> • جنگ کره (۱۹۵۳-۱۹۵۰)، • جنگ ویتنام (۱۹۷۵-۱۹۵۵)، • ائتلاف چین و شوروی و مناقشه مرزی چین و شوروی (۱۹۶۶، ۱۹۶۶-۱۹۵۶) • انقلاب فرهنگی (۱۹۷۶-۱۹۶۶)، 	<ul style="list-style-type: none"> • مخالفت با حزب و دشمنان داخلی • تهاجم خارجی • حمله هسته‌ای 	<ul style="list-style-type: none"> • امنیت سیاسی • امنیت قلمرویی • امنیت نظامی
<ul style="list-style-type: none"> • شروع رفرم و فضای باز سیاسی (۱۹۷۸)، 	<ul style="list-style-type: none"> • مخالفت با حزب و دشمنان داخلی 	<ul style="list-style-type: none"> • امنیت اقتصادی

• امنیت فرهنگی	• تهاجم خارجی • حمله هسته‌ای	• جنگ چین و ویتنام (۱۹۷۹)، اعتراضات میدان تیان‌آن‌من (۱۹۸۹)،
• امنیت اجتماعی • امنیت تکنولوژیکی • امنیت اطلاعاتی (بعدها زیرمجموعه امنیت سایبری)	• نظامی‌گری هژمونیک آمریکا و متحدهان غربی • حملات تروریستی • دخالت‌های خارجی • فرصت‌های اقتصادی نابرابر	• فروپاشی شوروی (۱۹۹۱)، بحران تنگه تایوان (۱۹۹۶) • اعتراض فالون گونگ (۲۰۰۱-۱۹۹۹) • بمب‌گذاری ناتو در سفارت چین در بلغراد (۱۹۹۹) • حملات یازده سپتامبر (۲۰۰۱)
• امنیت اکولوژیکی • امنیت منابع • امنیت هسته‌ای	• سه شر تروریسم، جدایی‌طلبی و افراط‌گرایی • تضعیف ایدئولوژیکی (تفکر لیبرال) • انقلاب • ناآرامی‌های اجتماعی	• شیوع سارس (۲۰۰۳) • تظاهرات کارگری و محیطی (۲۰۰۳) • جنگ عراق (۲۰۰۳-۲۰۱۱) • بحران مالی جهانی (۲۰۰۸) • شورش‌های ارومچی (۲۰۰۹) • انقلابات عربی (۲۰۱۲-۲۰۱۰)
• امنیت سایبری • امنیت منافع بیرونی • امنیت زیستی • امنیت فضایی • امنیت قطبی • امنیت دریایی	• ائتلاف تحت رهبری غرب برای مهار چین • ضربه به شهرت جهانی چین • جدایی‌طلبی (سین‌کیانگ، هنگ‌کنگ و تایوان) • شبکه‌های جایگزین منافع و قدرت	• چرخش آمریکا به سمت آسیا (۲۰۱۲) • رسوایی بوشیلای (۲۰۱۲) • تظاهرات در هنگ‌کنگ (۲۰۱۹-۲۰۱۲) • شیوع کووید-۱۹ (۲۰۲۰ به بعد) • تهاجم روسیه به اوکراین (۲۰۲۲) تا به امروز)

Source: Drinhausen & Legarda, 2022:7.

همان‌گونه که از جدول بالا ادراک می‌شود به دنبال تغییر در قدرت چین، ادراک تهدید و موضوعات کلیدی سیاست خارجی این کشور در سطح کلان دچار تغییر و تحول شده است. این مسئله منجر به تحول نقش چین در مناطق نیز شد. در گذشته، سیاست‌های چین در قبال خاورمیانه به‌عنوان یک زیر سیستم بین‌الملل مبتنی بر اصول حاکمیت، برابری و عدم مداخله در امور داخلی بود. براین اساس، ویژگی اصلی سیاست خارجی چین در منطقه حفظ موضع بی‌طرفی در همه تعارضات و درگیری‌ها بین بازیگران منطقه بود، اما ادامه این سنت در شرایط جدید برای چین بسیار سخت خواهد بود. چین نیاز به سیاست فعال‌تری، علی‌رغم تردید و احتیاط خود دارد؛ بنابراین، در فرایند متعادل کردن ظرفیت روبه‌رشد خود و خود محدودیتی در سیاست خارجی، ابتکارات جدیدی اتخاذ کرده است. چین جایگاه کشورهای خاورمیانه را در ساختار دیپلماتیک خود ارتقاء بخشیده است (Jiadong, 2016:25).

رئیس‌جمهور شی در سخنرانی خود در مقر اتحادیه عرب در سال ۲۰۲۲ تأکید کرد که به‌جای تلاش برای یافتن شریک نیابتی، ما مذاکرات صلح را ترویج می‌کنیم. به‌جای جست‌وجوی حوزه نفوذ، از تمامی طرفین می‌خواهیم تا به حلقه دوستان ابتکار کمر بند - جاده بپیوندند و به‌جای تلاش برای پر کردن خلأ، در پی ایجاد یک شبکه مشارکتی تعاملی برای همکاری برد - برد هستیم. در این راستا چین با الجزایر (۲۰۱۴)، مصر (۲۰۱۴)، عربستان سعودی (۲۰۱۶)، ایران (۲۰۱۶) و امارات (۲۰۱۸) «مشارکت راهبردی جامع» و با قطر (۲۰۱۴)، سودان (۲۰۱۵)، اردن (۲۰۱۵)، عراق (۲۰۱۵)، مراکش (۲۰۱۶)، جیبوتی (۲۰۱۷) و عمان (۲۰۱۸) مشارکت راهبردی اتخاذ کرده است.

چین همچنین در سال ۲۰۱۰ یک «رابطه همکاری راهبردی» با ترکیه و در سال ۲۰۱۷ یک «مشارکت جامع نوآورانه» با رژیم صهیونیستی برقرار کرده است. ابتکار جاده و کمر بند، بزرگ‌ترین ابتکار در تاریخ دیپلماسی چین است. این طرح، اهمیت خاورمیانه را در خطوط راهبردی چین با وجود کاهش مسئله انرژی بین چین و خاورمیانه افزایش خواهد داد و نمود بارز انطباق خلاق و فعال چین در منطقه است. در چارچوب «جاده ابریشم دریایی در قرن بیست و یکم»، خاورمیانه گره کلیدی بین سه قاره و همچنین بخش مهمی از ارتباطات و پیوندهای متقابل است (Jiadong, 2016: 25). این مسئله منجر به توجه بیشتر چین به مسائل امنیتی و سیاسی در خاورمیانه گردید. این یک تغییر قابل توجه در سیاست خارجی چین است که متعاقب تغییرات قدرتی این کشور در مناطق صورت گرفته است.

اهمیت راهبردی خاورمیانه در سیاست خارجی چین. در سال‌های اخیر خاورمیانه برای چین به دلایل بسیاری اهمیت یافته است: اول؛ خاورمیانه به‌عنوان یک منطقه رقابتی قدرت‌های بزرگ در نظر گرفته می‌شود. این منطقه از پایان جنگ جهانی دوم همیشه یک زمین بازی برای رقابت ابرقدرت‌ها بوده است. در سیستم دوقطبی، در حالی که شوروی و آمریکا جنگ قدرت خود را در منطقه از طریق جنگ‌های نیابتی اعمال می‌کردند، چین هیچ ارتباطی با کشورهای منطقه نداشت (Scobell & Nader, 2016). امروزه، این کشور یک بازیگر کلیدی اقتصادی در منطقه است. روابط نظامی متوسطی با بازیگران منطقه ایجاد کرده است، سرمایه‌گذاری زیادی در منطقه از طریق طرح ابتکار جاده ابریشم انجام می‌دهد، به مسئله فلسطین و رژیم صهیونیستی می‌پردازد، به تسهیل توافق هسته‌ای بین ایران و اعضای دائمی شورای امنیت به علاوه اتحادیه اروپا کمک کرده است (Shehu, 2021: 38). دوم؛ منطقه منبع اساسی انرژی است و چین به آن نیاز دارد (Shehu, 2021: 38). سوم؛ خاورمیانه از منظر

راهبردی منطقه‌ای برای توسعه نفوذ چین است (Scobell, 2016). اگرچه کمتر از ۱۰ درصد از جمعیت چین از نظر قومیتی غیر چینی (غیرهان) هستند؛ اما گروه‌های اقلیت، عمدتاً تبتی‌ها و مسلمانان اویغور، در مناطق مرزی مهم راهبردی مانند؛ تبت، سین‌کیانگ و مغولستان زندگی می‌کنند (Shehu, 2021: 39). به‌خصوص سین‌کیانگ، جایی که اکثر اویغورها در آن ساکن هستند، منطقه مهمی برای برنامه سیاست خارجی و موفقیت راهبردی چین است. در واقع، با قرارگرفتن در غربی‌ترین بخش چین، سین‌کیانگ با کشورهای راهبردی آسیای مرکزی و جنوب شرقی، مانند قزاقستان، تاجیکستان، افغانستان و پاکستان هم‌مرز است (Lipscomb, 2016).

برای چین حیاتی است که یکپارچگی را تقویت و توسعه این منطقه را که همچنین یکی از فقیرترین مناطق کشور است، ارتقا دهد (Çaksu, 2020). چینی‌ها همیشه نسبت به گسترش انقلاب‌های رنگی تحت حمایت غرب در آسیای مرکزی به دلیل ترس پیروی سین‌کیانگ از آن محتاط بوده‌اند. علاوه بر این، برای سال‌های متمادی، اویغورهای ترک در سین‌کیانگ از حمایت جنبش جدایی طلب خود در ترکیه برخوردار بودند. به‌این ترتیب، چین اکنون به دنبال همکاری و اقدام متقابل ترکیه در احترام به سین‌کیانگ به‌عنوان قلمرو چین در ازای حمایت از موضع ترکیه در قبال کردها در ترکیه است؛ بنابراین سازمان همکاری شانگهای یک وسیله مؤثری برای همکاری و گسترش نفوذ دو بازیگر در آسیای مرکزی است (Lin, 2013: 17). چهارم؛ خاورمیانه چهارراه ژئواستراتژیک است (Scobell, 2019). این دلیل با توجه به موقعیت جغرافیایی خاورمیانه بین آسیای مرکزی و جنوب شرقی، شمال آفریقا، شاخ آفریقا و اروپا کاملاً قابل توضیح است (Shehu, 2021: 40). به‌طور کلی، خاورمیانه مرکز بسیاری از تمدن‌ها، از نظر اقتصادی جذاب، با جمعیت جوان و طبقه متوسط روبه‌رشد است (Chen et al., 2018; Küçükcan, 2017) و از قدیم برای قدرت‌های بزرگ به دلیل اهمیت بالای آن در ساخت بین‌المللی قدرت جذاب بوده است و چین از این قاعده مستثنی نیست.

۳. تهدیدها و منافع چین در خاورمیانه

تهدیدها. اصولاً، چین در منطقه خاورمیانه با تهدیدهایی مواجه است که موتور محرکه راهبرد آن کشور را تشکیل می‌دهند. این تهدیدها شامل:

تهدیدهای امنیتی: تغییر در ساختار انرژی یک فاکتور جدید برای سیاست خارجی بازیگران است. خاورمیانه، بزرگ‌ترین منطقه منابع انرژی فسیلی در جهان است، اما با توجه به

اکتشافات گاز و نفت شیل و دیگر منابع انرژی جدید، مانند باد و خورشید و پیشرفت در فناوری‌های حفظ انرژی، اهمیت خاورمیانه در ساختار انرژی جهان روبه‌کاهش است. به دنبال کاهش اهمیت انرژی خاورمیانه، تهدیدهای امنیتی به یک فاکتور روبه‌رشد در سیاست‌های خاورمیانه‌ای چین تبدیل شده است. تروریسم، دزدی دریایی، بنیادگرایی مذهبی، تهدیدهایی هستند که نه فقط منطقه بلکه تمام دنیا را تهدید می‌کنند. سازمان‌های تروریستی ضد چین نیز از خاورمیانه به‌عنوان پایگاهی برای آموزش و راه‌اندازی فعالیت‌های تروریستی علیه چین استفاده می‌کنند (Jiadong, 2016: 24).

تهدیدهای اقتصادی: اصولاً، بقای رژیم کمونیست چین با رشد اقتصادی مستمر و بهبود استانداردهای زندگی مردم چین در ارتباط است. راهبرد برون‌رفت چین، برای دستیابی به منابع انرژی بیرونی، این کشور را از سال ۱۹۹۳ به سمت موضع قاطعانه و مداخله جویانه‌تر در منطقه خاورمیانه سوق داده است (Leverett & Bader, 2005: 189). از زمان مداخله آمریکا در عراق (۲۰۰۳ به بعد)، چین به سمت اتخاذ راهبرد مواجهه با احاطه در برابر هژمونی آمریکا در خاورمیانه گرایش یافته است. پکن از این مسئله ترس دارد که راهبرد خاورمیانه‌ای آمریکا مستلزم پیشبرد محاصره چین و ایجاد هنجار تغییر رژیم باشد که به طور ضمنی مشروعیت چین را به چالش می‌کشد (Lin, 2013: 15).

تهدیدهای ژئوپلیتیکی: تهدیدهای ژئوپلیتیکی چین در منطقه خاورمیانه شامل دو دسته کلان و خرد می‌شود. در سطح کلان استراتژیست‌های چینی بر این باورند که جناح شرقی این کشور با اتحادیه‌های ضد چینی ایجاد شده توسط آمریکا مانند: معاهدات دفاعی با ژاپن، کره جنوبی، استرالیا، فیلیپین و تایلند، به‌علاوه همکاری دفاعی با تایوان، سنگاپور و اندونزی محاصره شده است. با وقایع یازده سپتامبر و متعاقب آن حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی و افغانستان، چین در محاصره کامل نیروهای نظامی آمریکایی قرار گرفت (Lin, 2013: 16). چین در یک حلقه هلالی‌شکل که از ژاپن شروع و از میان کشورهای دریای چین جنوبی عبور و تا هند امتداد و به افغانستان خاتمه می‌یابد، محصور است (Lin, 2013: 16). جدا از تهدیدهای کلان ژئوپلیتیکی، استان سین‌کیانگ چین دارای گروه‌های افراط‌گرای مذهبی مسلمان است که با طالبان نیز در ارتباط هستند. مبحث ناامنی و بی‌ثباتی سین‌کیانگ ناشی از فعالیت افراط‌گرایان مذهبی این منطقه خودمختار، پاشنه آشیل چین برای تحقق برنامه‌های کلان اقتصادی خود است. در واقع، سین‌کیانگ منطقه‌ای است که از منظر چینی‌ها تهدیدی علیه انسجام سرزمینی این کشور به شمار می‌رود و به دلیل پیوندهای قومی آن با

آسیای مرکزی و نیز پیوندهای مذهبی با کشورهای خاورمیانه همواره تهدیدزا بوده است. اکثریت جمعیت مسلمان این منطقه ترک و اویغور هستند که بیش از هان‌های چینی به اقوام مسلمان آسیای مرکزی احساس نزدیکی می‌کنند (ارغوانی پیرسلامی و میراحمدی، ۱۳۹۸: ۱۵۳-۱۵۴). این مسئله منجر به تغییر نقش خاورمیانه در سیاست خارجی چین از مدل سیاست محور به مدل سیاست به علاوه انرژی محور و نهایتاً مدل ترکیبی محور فعلی گردید که شامل نگرانی‌های، سیاسی، انرژی، اقتصادی و راهبردی چین است.

تهدیدهای هویتی: تغییر هویت چین یک پارامتر دیگر است. در گذشته منافع ملی چین ساده و محدود بود و منجر به ساده شدن سیاست خارجی چین در منطقه می‌شد. بعد از ظهور چین در ساخت بین‌المللی قدرت، منافع ملی چین به همه نقاط جهان و همه موضوعات گسترش یافت. این منافع ملی چندبعدی، چین را به بازسازی روابطش با خاورمیانه و متعادل کردن تصویر و جایگاه بین‌المللی خودش وادار می‌کند (Jiadong, 2016: 25). این مسئله منجر به تهدیدهای هویتی چین با مقاومت دیگر بازیگران در برابر خواسته این بازیگر و چالش پرستیژ این کشور در منطقه می‌شود.

تهدیدهای ساختاری: این نوع از تهدیدها از سیکل سیستمی قدرت ناشی و ارتباط بسیاری به مراحل رشد بازیگر در سیستم بین‌الملل دارد. با افزایش قدرت چین و رشد در سلسله‌مراتب قدرت بین‌الملل، منافع برون‌مرزی این کشور نیز افزایش و حوزه عملیاتی آن وسیع گردیده است. امروزه استراتژیست‌های چینی به این نتیجه پی بردند نه اینکه دیگر نمی‌توانند قادر در پایبندی به موضع عدم مداخله خود باشند؛ بلکه باید از لحاظ، دیپلماتیکی، سیاسی و نظامی در مناطق فعال‌تر باشند تا قادر به حفاظت از منافع خود شوند. این مسئله قبل از هر مسئله‌ای چین را با تهدیدهای ساختاری در ساخت هژمونیک فعلی مواجه می‌کند. به‌عنوان نمونه، کاهش مداخلات آمریکا در خاورمیانه منجر به پیدایش یک خلاء و ابهام در منطقه شده است. این مسئله منجر به یک معما و معضل برای چین و قدرت‌های دیگر در منطقه شده است. در حال حاضر، رویکرد آمریکا در مدیریت وضعیت در خاورمیانه کاهش یافته است؛ اما اگر قدرت‌های دیگر وارد رقابت در منطقه شوند، ایالات متحده آن را به‌عنوان یک رقابت راهبردی تازه تلقی و حتی آن را شروع رقابت در زمین بازی بزرگ‌تر می‌بیند (Jiadong, 2016: 25).

منافع. منافع چین در منطقه خاورمیانه قبل از هر چیز انرژی‌محور است. خاورمیانه و خلیج فارس یکی از محورهای اصلی تأمین‌کننده انرژی این کشور محسوب می‌شوند و اقتصاد پویا و در حال رشد این کشور نیاز روزافزون به انرژی خاورمیانه دارد (غریاق‌زندی و

عباسی، ۱۴۰۰:۵۰۸). به علاوه، مشروعیت حزب کمونیست چین (CCP)، به رشد اقتصادی مداوم چین و استانداردهای روبه رشد زندگی برای جمعیت چین متکی است. در نتیجه، چین نگران امنیت خطوط تهیه انرژی و خطوط ارتباطی دریایی است. از آنجایی که آمریکا به عنوان رقیب اصلی چین در سیستم بین الملل فرض می شود، چین نسبت به تسلط نیروی دریایی آمریکا و خطر مسدود کردن دستیابی به انرژی از طریق تنگه مالایا در صورت وقوع ستیزه ها بر سر تایوان نگران است. این معضل مالاکا نامیده می شود جایی که ۸۰ درصد از واردات نفتی چین از آن عبور می کند که بسیار در برابر دزدی دریایی و محاصره ایالات متحده آمریکا آسیب پذیر است. در واقع با توجه به افزایش تنش در سه نقطه شعله ور دریای چین جنوبی، شبه جزیره کره و تنگه تایوان این نگرانی بسیار قابل توجه است.

براین اساس، حفظ امنیت کشتیرانی مناسب مناطق پیرامونی برای انتقال انرژی که خاورمیانه به دلیل قراردادش در مسیرهای اصلی ارتباطی به عنوان چهارراه ارتباطی است، اهمیت بسیاری برای چین دارد (غریب زندی و عباسی، ۱۴۰۰:۵۰۹). دریافت فناوری های پیشرفته از رژیم صهیونیستی و ترکیه که به طور متعارف قادر نخواهد بود از آمریکا و کشورهای غربی آن ها را دریافت کند نیز به عنوان منافع راهبردی چین در منطقه خاورمیانه قلمداد می شود (غریب زندی و عباسی، ۱۴۰۰:۵۱۱). خاورمیانه همچنین یک مرکز تجاری و لجستیکی راهبردی برای صادرات چین و دسترسی به بازار اروپا و آفریقا است. چین اهمیت داشتن بنیان های اقتصادی قوی برای دستیابی به برتری راهبردی در ساخت سیستم بین الملل درک می کند. خاورمیانه یک منطقه راهبردی است که بازارهای اروپا، آفریقا و آسیا را به هم متصل می کند. براین اساس، خاورمیانه از اهمیت بسیار بالایی در سیاست خارجی چین برخوردار است. همان طور که آسیا برای آمریکا بسیار مهم است، چین به طور طبیعی سعی در دستیابی به عمق راهبردی در مناطقی دارد که زمانی تحت سلطه ایالات متحده آمریکا قرار داشتند (Lin, 2013:2). همچنین چین دارای منافع فرهنگی با توجه به تمدن کهن خاورمیانه در منطقه است.

۴. راهبردهای انطباقی چین در خاورمیانه

راهبردها و تاکتیک ها ارتباط بسیار عمیقی با محیط عملیاتی بازیگران دارند. راهبردها دارای ویژگی های متمایزی هستند و از نظر محدوده، مفروضات و مقدمات با تاکتیک ها متفاوت هستند. انتخاب منطقی، شانس و احتمال، بازیگران غیرمنطقی، متحدان و رقباء همگی بخشی

از پارادایم راهبردی هستند. سلسله‌مراتب بین‌الملل دائماً در نوسان است و منعکس‌کننده تغییرات در توزیع نسبی قدرت ناشی از نرخ‌های رشد متفاوت در کشورهای مختلف است (Kugler & Tamen, 2004:45). مفهوم محوری که بیانگر نیاز بازیگران به تغییرات در راهبردهای سیاست خارجی در وضعیت‌های پیچیده است، مفهوم انطباق سیستمی است که به معنی توانایی حرکت سریع به سمت فرصت‌های نوین، سازگاری با بازارهای بی‌ثبات و پرهیز از خودرضایتی است (Gibson & Birkinshaw, 2004:47). دلایلی که بازیگر نوظهور نیاز به انطباق با شرایط موجود دارد بسیار زیاد است، اما مهم‌ترین دلیل را می‌توان در تعامل بالای این بازیگران با بستر و شرایط محیطی دانست. در سیستم‌های پیچیده از درجه قواعد ثابت کاسته و مسئله سازگاری راهبردی مطرح می‌شود و مکانیسم انطباقی راهنمای بازیگران در محیط‌های با درجه بالای تغییر هستند. راهبردهای انطباقی نیاز به فهم شرایط سیستمیک محیطی و یادگیری به‌عنوان مبنایی برای پاسخ‌گویی و افزایش اثربخشی راهبردها در بلندمدت دارند. دو مسئله کلیدی در راهبردهای انطباقی آسیب‌پذیری و انعطاف‌پذیری است. بازیگران در این نوع از راهبردها عوامل آسیب‌پذیری را کشف و بایستی در برابر این نوع از آسیب‌پذیری‌ها منعطف باشند تا قادر به تدوین راهبردهای انطباقی شوند (Bednar & Page, 2016:455). انطباق راهبردی در سیستم‌های پیچیده بیانگر وجود تنوع راهبردی و وجود الگوهای پیچیده و رفتارهای تصادفی است. چین در منطقه خاورمیانه عوامل آسیب‌پذیری و عوامل انعطاف راهبردی را مشخص می‌کند. شکل زیر بیانگر آن است.

جدول (۲): عوامل آسیب‌پذیری و تنوع انعطاف راهبردی چین در خاورمیانه

عوامل آسیب‌پذیری	عوامل انعطاف
ساختار سلسله‌مراتبی غیردستوری بین‌الملل نظم بین‌الملل و مداخله هژمون به‌عنوان بازیگر مداخله‌گر قدرت‌های منطقه‌ای و رقابت منفی قدرت بین آن‌ها بنیادگرایی منطقه‌ای یوتوپ‌گرایی	توسعه از درون راهبردهای غیرایدئولوژیکی راهبردهای اقتصادی پرهیز از درگیری و چالش واقع‌گرایی آرمان‌نگر آرمان‌گرایی واقع‌نگر

(منبع: یافته‌های پژوهشگر)

محورهای راهبردی چین در منطقه خاورمیانه برگرفته از تهدیدها و منافع راهبردی این کشور است و با توجه به محذورات بین‌المللی و مقذورات داخلی این بازیگر، انطباق خلاق با چاشنی فعال شدن در فعل‌وانفعالات منطقه با مشخصه الگوهای رفتاری پیچیده و تصادفی در

دستور کار راهبردی این بازیگر قرار می‌گیرد. براین اساس، راهبردهای کلان چین در منطقه خاورمیانه پیرامون مسائل زیر شکل می‌یابد:

هماهنگی با کشورهای کلیدی دریایی منطقه: چین سعی در همسویی با کشورهای کلیدی ایران، سوریه و ترکیه دارد که از اهمیت ژئواستراتژیکی برخوردار و در کرانه‌های چهار دریای خزر، سیاه، مدیترانه و خلیج فارس هستند. این منطقه ۷۰ درصد از ذخایر انرژی اثبات شده جهان را در خود جای داده است (Lin, 2013: 5). چین برای این سه کشور ارزش راهبردی قائل و آن‌ها را در طرح نفوذ چین و مقابله با توازن ایالات متحده در منطقه بسیار مهم می‌داند.

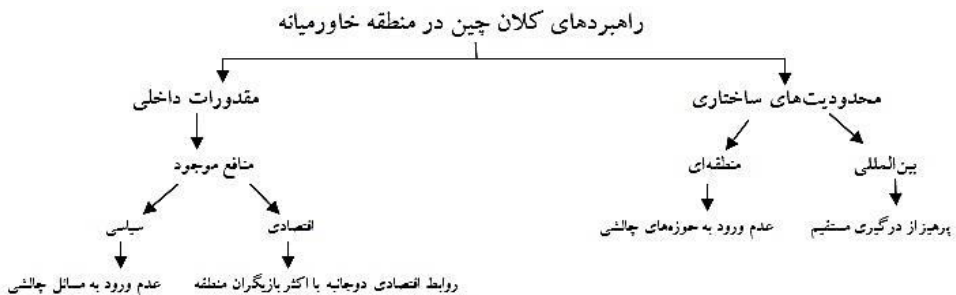
پراکندگی سرمایه در کشورهای مختلف منطقه: این مسئله چین را تبدیل به یک دولت مجازی مورد نظر روزکرانس می‌کند (Rosecrance, 1999). چینی‌ها با توجه به افزایش قدرت خود سعی در بهره‌بردن از نیروی کار ارزان و سرمایه‌گذاری در پروژه‌های اساسی در منطقه دارند. این مسئله نیز منجر به توافقات دوجانبه با کشورهای منطقه می‌شود. از نمونه‌های بارز این نوع از توافقات می‌توان به توافق چین و رژیم صهیونیستی برای ایجاد یک خط ریلی باری که بندر اشدود در دریای مدیترانه را به ایلات در دریای سرخ متصل می‌کند، راه آهن مد - رد، یا کانال فولادی برای دورزدن کانال سوئز اشاره کرد (Lin, 2013: 3).

تقویت ائتلاف‌های کشورهای غیر غربی؛ چین همچنین تلاش می‌کند از طریق ائتلاف‌های کشورهای غیر غربی مانند بریکس یا جنبش غیرمتعهدها، نفوذ خود را در بین کشورهای ناراضی افزایش دهد (Lin, 2013: 4). در راستای دستیابی به این هدف چین از ابزار نفوذ خود در شورای امنیت برای رفتار ترجیحی و استحکام بیشتر روابط دوجانبه خود با کشورهای میزبان بهره می‌برد. این مسئله، چین را به شریک سیاسی جذابی برای کشورهای خاورمیانه تبدیل می‌کند و کشورهای خاورمیانه را ترغیب به سمت مدل توسعه‌ای چین می‌کند که به نوبه خود منجر به اجماع پکن می‌شود که اجماع واشنگتن را به چالش می‌کشد (Lin, 2013: 4).

پرهیز از دام‌های منافع متفاوت در تقابل با آمریکا: چین با توجه به آگاهی از محدودیت‌های قدرت خود در سیستم بین‌الملل سعی در ممانعت از درگیری مستقیم با آمریکا دارد. براین اساس چین تأکید بر اصول دیرینه سیاست خارجی مانند عدم مداخله در امور داخلی سایر کشورها، گفتگو و شیوه‌های برد - برد همکاری دارد و منافع کلیدی چین در منطقه خاورمیانه را اقتصادی، انرژی، مواجهه با تروریسم، امنیتی، همکاری‌های تکنولوژیکی و ابتکار یک کمربند یک جاده می‌داند (Dorsey, 2017: 6).

به‌طور کلی راهبردهای کلان چین در منطقه خاورمیانه با آگاهی از توان و محدودیت‌های راهبردی این بازیگر و مشخصه الگوهای پیچیده و رفتارهای تصادفی، محور پرهیز از درگیری مستقیم راهبردی با هژمون و قدرت‌های نوظهور دیگر با توجه به آسیب‌پذیری‌های درونی و آگاهی از جایگاه خود در سیکل قدرت است. شکل زیر بیانگر راهبردهای کلان چین در خاورمیانه است.

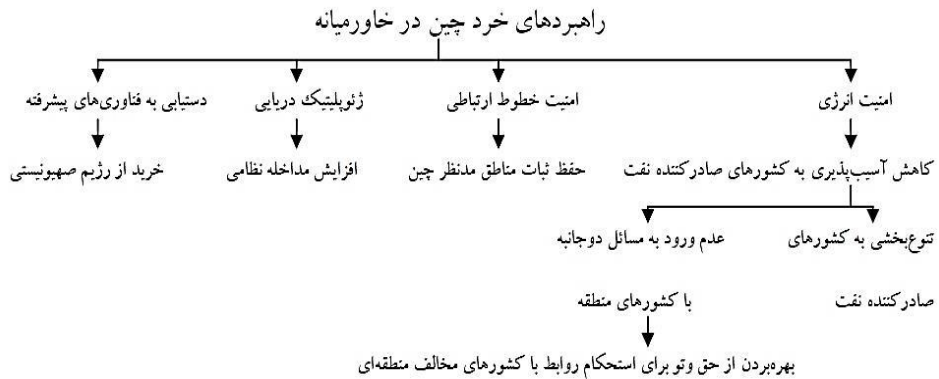
شکل ۴: راهبردهای کلان چین در خاورمیانه



(منبع: یافته‌های پژوهشگر)

راهبردهای خرد این کشور نیز در خاورمیانه در راستای راهبردهای کلان آن و پیرامون مسائل آن شکل می‌یابد و سعی در مدیریت راهبردی با رویکرد انطباق خلاق با توجه به محدودیت‌های راهبردی و جذابیت‌های راهبردی خود دارد. شکل زیر بیانگر آن است.

شکل ۵: راهبردهای خرد چین در خاورمیانه



(منبع: یافته‌های پژوهشگر)

نتیجه‌گیری

اصولاً بازیگران نوظهور با آگاهی از محدودیت‌های ساختاری، متمایل به نقش‌آفرینی در مناطق می‌شوند و انطباق راهبردی یک اصل کلیدی در راهبردهای آن‌ها است. این مسئله از آنجا ناشی می‌شود که تحولات قدرتی بازیگران نوظهور در ساخت هژمونیک پیچیده بین‌الملل، لزوماً به معنای برابری قدرت این بازیگران با هژمون نمی‌باشد و این بازیگران هر چند با تحولات نقشی مواجه هستند؛ ولی وجود قدرت هژمون ایجادگر محدودیت‌های ساختاری در ترسیم راهبردهای آن‌ها ماست چینی یکی از بازیگران سیستم بین‌الملل است که تحولات قدرتی و نقشی را در دوران حیات خود در سیستم بین‌الملل تجربه کرده است. براین اساس به دلیل ماهیت پیچیده سیستم بین‌الملل که منجر به وجود تنوع قدرتی و امکان تحول و برتری در تمامی ابعاد قدرت برای بازیگران سیستم بسیار سخت است و ساخت هژمونیک سیستم که امکان نقش‌آفرینی در سطح کلان با محدودیت‌ها و خطرات بسیاری همراه است، راهبردهای چین در منطقه خاورمیانه به شدت متأثر از تهدیدهای این بازیگر در منطقه و آسیب‌پذیری‌های داخلی آن است. با آگاهی از محدودیت‌های قدرت و قواعد ساخت هژمونیک سیستم بین‌الملل که شدیداً در مقابل راهبردهای تجدیدنظرطلبانه مقاومت می‌کند، چین سعی در انطباق راهبردی در خاورمیانه با الگوهای پیچیده و رفتارهای تصادفی دارد و عوامل آسیب‌پذیری و انعطاف راهبردی را مشخص می‌کند. براین اساس، راهبرد کلان این بازیگر با تمرکز بر محور عدم درگیری مستقیم با هژمون در منطقه طراحی و پیرامون مسائل سرمایه‌گذاری و پرهیز از ورود به حوزه‌های چالشی و ضعف قدرت است. راهبردهای خرد آن با آگاهی از توان اقتصادی و مقدرات آن متمرکز بر انطباق خلاق در منطقه و با مشخصه رفتارهای جسورانه در منطقه است که از ویژگی بارز رفتارهای تصادفی بازیگران در سیستم‌های پیچیده مبتنی بر عنصر قدرت است.

منابع و مأخذ

فارسی

- ارغوانی پیرسلامی، فریبرز و سعید میراحمدی. (۱۳۹۸). تبیین سیاست موازنه‌سازی منطقه‌ای چین در خاورمیانه. *فصلنامه سیاست جهانی*، دوره هشتم، شماره دوم.
- دانایی‌فرد، حسن. (۲۰۲۱). کنکاشی در مبانی فلسفی تئوری پیچیدگی: آیا علم پیچیدگی صبغه پست مدرنیست دارد؟، *پژوهش‌های مدیریت در ایران*، دوره ۱۰، شماره ۲۰.

دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال و مهدی فرازی (۱۳۹۰). موانع و فرصت‌های نقش چین در خاورمیانه، ژئوپلیتیک، سال ۴، شماره ۱.

سیف‌زاده، حسین. (۱۳۸۶). **سیاست خارجی ایران**. نشر میزان.

غرایاق‌زندی، داوود و محمد عباسی. (۱۴۰۰). تحولات راهبردی و سیاست خارجی چین در خاورمیانه در

دهه دوم سده بیست و یکم: چرایی و چگونگی. **فصلنامه مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل**،

دوره ۴، شماره ۲.

قاسمی، فرهاد. (۱۳۸۶). **دیپلماسی و روابط بین‌الملل**. نشر میزان

لاتین

Alterman, J. B. (2019). **China's Middle East Model**. Center for Strategic and International Studies.

Bader, J. (2010). **Emerging powers in their regions: China's impact on its neighbours' political systems** (No. 1/2010). Briefing Paper.

Bednar, J., & Page, S. E. (2016). Complex adaptive systems and comparative politics: modeling the interaction between institutions and culture. **Chinese Political Science Review**, 1, 448-471.

Brown, S. L., & Eisenhardt, K. M. (1997). The art of continuous change: Linking complexity theory and time-paced evolution in relentlessly shifting organizations. **Administrative science quarterly**, 1-34.

Buzan, B. (2010) 'China in International Society: Is "Peaceful Rise" Possible?', **The Chinese Journal of International Politics**, 3 (1), pp. 5-36.

Çaksu, A. (2020). Islamophobia, Chinese style: Total internment of Uyghur Muslims by the people's Republic of China. **Islamophobia Studies Journal**.

Chaziza, M. (2019). China's economic diplomacy approach in the Middle East conflicts. **China Report**, 55(1), 24-39.

Chen, J., Shu, M., & Wen, S. (2018). Aligning China's belt and road initiative with Saudi Arabia's 2030 vision: Opportunities and challenges. **China Quarterly of International Strategic Studies**, 4(03), 363-379.

Cooley, A., Nexon, D. and Ward, S. (2019) 'Revising Order or Challenging the Balance of Military Power? An Alternative Typology of Revisionist and Status-Quo States', **Review of International Studies**, 45 (4), pp. 689-708.

Doran, C. F. (2000). Confronting the Principles of the Power Cycle. **Handbook of War Studies II** (MI Midlarsky, ed.), 332-368.

Doran, C. F. (1991). **Systems in Crisis: New Imperatives of High Politics at Century's End** (Vol. 16). Cambridge University Press.

Dorsey, J. (2017). China and the Middle East: venturing into the maelstrom. **Asian Journal of Middle Eastern and Islamic Studies**, 11(1), 1-14.

Drinhausen, K., & Legarda, H. (2022). 'Comprehensive National Security' Unleashed: How Xi's Approach Shapes China's Policies at Home and Abroad. **MERICs Mercator Institute for China Studies**, 15.

Flamholtz, E. G., Das, T. K., & Tsui, A. S. (1985). **Toward an integrative framework of organizational control**. *Accounting, organizations and society*, 10(1), 35-50.

- Gibson, C. B., & Birkinshaw, J. (2004). The antecedents, consequences, and mediating role of organizational ambidexterity. *Academy of management Journal*, 47(2), 209-226.
- Gilpin, R. (1981) **War and Change in World Politics**. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hornschild, S. (2016). China in the Middle East: not just about oil. **European Union Institute for Security Studies (EUISS)**, 31.
- Houlden, G., & Zaamout, N. M. (2019). **A New Great Power Engages with the Middle East: China's Middle East Balancing Approach**.
- Ikenberry, G. J. (2011) 'The Future of the Liberal World Order', *Foreign Affairs*, 90 (3), pp. 56-68.
- Jiadong, Z. (2016). China-Middle East relations: New challenges and new approaches. In **China and the Challenges in Greater Middle East—Conference Report** (pp. 27-33).
- Krasner, S. D. (1991). Global communications and national power: Life on the Pareto frontier. *World politics*, 43(3), 336-366.
- Kruck, A., & Zangl, B. (2020). The adjustment of international institutions to global power shifts: A framework for analysis. *Global Policy*, 11, 5-16.
- Kruck, A., & Zangl, B. (2019). Trading privileges for support: the strategic co-optation of emerging powers into international institutions. *International Theory*, 11(3), 318-343.
- Küçükcan, T. (2017). **The belt and road initiative and Middle Eastern politics: Challenges ahead**. *Insight Turkey*, 19(3), 83-91.
- Kugler, J., & Tamen, R. (2004). **Regional Challenge: China's Rise to Power**, w: The Asia-Pacific: A Region in Transition, red. J. Rolfe, Asia-Pacific.
- Leverett, F., & Bader, J. (2005). Managing China-US energy competition in the Middle East. *The Washington Quarterly*, 29(1), 187-201.
- Lin, C. (2013). China's strategic shift toward the region of the four seas: The Middle Kingdom arrives in the Middle East. *Middle East Review of International Affairs*, 17(1), 32-55.
- Lipscomb, A. (2016). **Culture Clash: Ethnic Unrest in Xinjiang**. *USC US-China Institute*, September, 19.
- Modelska, G. (1987) **Long Cycles in World Politics**. Seattle, WA: University of Washington Press.
- N Rózsa, E. (2021). **China's Interests in the Middle East and North Africa**.
- Olimat, M. S. (2023). **China and the Middle East: An Overview**. *Routledge Companion to China and the Middle East and North Africa*, 9-24.
- Organski, A. F. (1968) **World Politics**. New York: Knopf.
- Paul, T. V. (2016) 'The Accommodation of Rising Powers in World Politics', in T. V. Paul (ed.) **Accommodating Rising Powers: Past, Present, and Future**. Cambridge, UK: Cambridge University Press, pp.3-32.
- Rodrigues, M., do Céu Alves, M., Oliveira, C., Vale, J., & Silva, R. (2021). The impact of strategy, environment, and the management system on the foreign subsidiary: The implication for open innovation. *Journal of Open Innovation: Technology, Market, and Complexity*, 7(1), 51.
- Rosecrance, R. N. (1999). **The rise of the virtual state: Wealth and power in the coming century**. (New York: Basic Books, 1999).
- Schweller, R. L. (1994) 'Bandwagoning for Profit: Bringing the Revisionist State Back In', *International Security*, 19 (1), pp. 72-107.
- Schweller, R. L. and Pu, X. (2011) 'After Unipolarity: China's Vision of International Order in an Era of U.S. Decline', *International Security*, 36 (1), pp. 41-72.

- Scobell, A., & Nader, A. *China in the Middle East: The Wary Dragon* (Santa Monica, CA: Rand Corporation, 2016). As Jon B. Alterman writes, **China has “avoided challenging US predominance” in the region and “clearly seek.**
- Shehu, E. (2021). **United States and China Power Transition in the Middle East: The cases of the Kingdom of Saudi Arabia and the Islamic Republic of Iran.**
- Sun, D. (2019). **China’s approach to the Middle East: Development before Democracy.** European Council on Foreign Relations.
- Teece, D. J. (2007). Explicating dynamic capabilities: the nature and microfoundations of (sustainable) enterprise performance. **Strategic management journal**, **28**(13), 1319-1350.
- Ward, S. (2017) **Status and the Challenge of Rising Powers.** Cambridge: Cambridge University Press.
- Wu, B. (2021). China and New Middle East. **Journal of Balkan and Near Eastern Studies**, **23**(3), 443-457.
- Yarger, H. R. (2006). **Strategic theory for the 21st century: the little book on big strategy.** DIANE Publishing.
- Zangl, B. (2019). **Power Shifts and Institutional Change in International Institutions.** CAS International Research Group.
- Zhang, X. (1999). China’s interests in the Middle East: Present and future. **Middle East Policy**, **6**(3), 150.